

داستان‌هایی نیز شخصیت‌هایی پیدا شدند که موقعیت‌های شغلی و نقش اجتماعی و خانوادگی خود را از دست داده بودند و دچار نوعی سرگردانی و احساس بیگانگی و پوچی بودند و گروهی نیز در یک دوره‌ی انتقالی و دگرگونی ارزش‌ها، به سر می‌بردند و تلاش می‌کردند موقعیت و اعتبار از دست‌رفته‌ی خود را بازیابند.

از سال ۱۳۷۵ به بعد در آثار بسیاری از داستان‌نویسان، توجه روزافزونی به نوآوری و ابداع شیوه‌های بیانی داستانی به ویژه در آثار نویسندگان جوان دیده می‌شود. در این دوره برخی از داستان‌هایی که به طور عمده توسط نویسندگان زن

دوره سوم شماره
پنجم و ششم
مهر و آبان ۱۳۸۰

نوشته می‌شود، ما را به یاد پاورقی‌های دهه‌ی سی و چهل می‌اندازد که صرفاً جنبه‌ی عشقی و احساسی داشت و برای سرگرمی نوشته شده بودند. این نوع داستان‌ها در دهه‌ی هفتاد رویه فزونی گرفت و حدود پنج درصد کل ادبیات داستانی را به خود اختصاص داد.

گرچه در دهه‌ی هفتاد شهرت و اعتبار ادبیات داستانی ایران از مرزهای کشورمان فراتر رفت؛ اما در این دهه، اقتصاد بسیار کتاب دچار بحران جدی شد. بی‌پولی مردم، مهاجرت اجباری افراد روشن‌فکر و کتاب‌خوان به خارج و تحت فشار قرار گرفتن در داخل، چند شغلی مردم برای کسب درآمد و تهیه معاش روزمره، لطمه زدن سانسور به متون ادبی و در نتیجه سلب اطمینان خواننده به صحت و کامل بودن متن‌های چاپ شده، از دست دادن انگیزه برای مطالعه و اندیشیدن، عدم اطمینان به آینده، خفه کردن و کشتن نویسندگان و اندیشمندان و تأثیر آن در کتاب و کتاب‌خوانی، نداشتن آرامش ذهنی برای مطالعه، همه و همه این‌ها بسیاری را تشدید کرد.

با این همه گرفتاری‌ها، نویسندگان این دوره با دید و نگاهی نو با مضامین متنوع، رویه‌رو شدند و در تصویر کردن شخصیت‌های کابوس‌زده، آسیب‌ساز و پریشیده، فضاهای هول‌انگیز و وهم‌آلود، عشق‌های نافرجام و سرخوردگی‌های ناشی از آن، مهاجرت و غم غربت، زندگی ترازیک در حکومت‌های توتالتر و زندگی کسالت‌بار زنان، به تجربه‌های تازه‌ای رسیدند.

در پایان باید اشاره کنم که ادبیات داستانی و شعر ترکیه در ایران با استقبال گسترده‌ی مردم رویه‌رو بوده است. از چهل و چند سال پیش مردم ایران با نام عزیز نسین، نویسنده‌ی نامدار مردمی ترکیه، آشنا بوده‌اند و ترجمه‌ی کتاب‌های او با تیراژهای وسیع میان مردم دست به دست می‌گشته است. حتی کسانی که سواد اندکی داشته‌اند، با نام او و کتاب‌هایش آشنایی داشته‌اند. پس از او شاعر بزرگ ترکیه، نازم حکمت، از ارج و احترام خاصی در نزد مردم و روشن‌فکران برخوردار بوده و هست. رمان‌های یاشار کمال نیز خیلی گسترده مورد توجه و علاقه‌ی مردم است. اخیراً ترجمه‌ی رمان‌های اورهان پاموک نیز آغاز شده و نظر بسیاری را به خود جلب کرده است.

اما متأسفانه نویسندگان و شعرا ایرانی جز تعدادی معدود در نزد روشن‌فکران و به‌ویژه مردم ترکیه معروف نیستند و کتاب‌های اندکی از آن‌ها در ترکیه چاپ شده است. تازگی‌ها از عمر خیام، فروغ فرخزاد، احمد شاملو و سهراب سپهری مجموعه‌هایی ترجمه شده و از نویسندگانی چون صدق هدایت (بوف کور)، غلام حسین ساعدی (ترس و لرز)، هوشنگ گلشیری (شازده احتجاب)، جعفر مدرس صادقی (اسب) و از نویسنده‌ی کرد ایرانی حسن قزلبچی (خندیدن گدا) به ترکی ترجمه شده است.

نویسندگان این دوره با دید و نگاهی نو با مضامین متنوع، رویه‌رو شدند و در تصویر کردن شخصیت‌های کابوس‌زده، آسیب‌ساز و پریشیده، فضاهای هول‌انگیز و وهم‌آلود، عشق‌های نافرجام و زندگی کسالت‌بار زنان، به تجربه‌های تازه‌ای رسیدند.

ما به اندازه‌ی
انسان‌هامان و به
اندازه‌ای که انسانیم
قصه داریم و در بین
ما کسانی هستند
که این قصه‌ها را
می‌نویسند.

مورسوم، شعرة
سه، جعفر، پنج و شتر
خوار و سوسوم، ماشه و سه

آن‌جا که تحت
اشغال نظامی است،
بغداد عراق نیست،
بغداد ماست.

خاورشناسی به پایان برده شده هیچ ربطی وجود ندارد. ما درون مثل‌ها زندگی نمی‌کنیم. ما قصه‌ها داریم. ما آدم‌هایی نیستیم که با یک جمله بشود خلاصه‌مان کرد. آنچه ما می‌نویسیم عبارت از کنایه‌های ملی نیست. ما به اندازه‌ی انسان‌هامان و به اندازه‌ای که انسانیم قصه داریم و در بین ما کسانی هستند که این قصه‌ها را می‌نویسند. نه تنها چیزهایی که "ویژه‌ی ما" است بلکه آنچه را هم که "شخصی" است.

ما داستان‌های قدیمی داشتیم، داریم و خواهیم داشت. ما نیازی نداریم کسی به ما ادبیات یاد بدهد. به ویژه از آن متن - نمایش نویس‌هایی که نه تنها آن متون قدیمی ما را، بلکه متون قدیمی تمام دنیا را با ادا و اطوار زیرورو می‌کنند، بدون پیوند دادن با انسان و امید.

ما خاورمیانه‌ای هستیم. یعنی که برادر همیم، دشمن همیم. از این رو، ما نیاز به یک شیروفرنی ناب و برشته داریم. درحالی که گذشته‌مان را با تمام وجود تصاحب می‌کنیم، نیاز به امیدی داریم که گذشته‌مان را در زیر خاکستر خود بگیرد. ما کوچک‌ترین تحملی نداریم که باهم به نزاع پردازیم. ما مجبوریم به یک زبان مشترک حرف بزنیم. ما مجبور هستیم که قصه‌هامان را با تمام تنوع و شباهت‌هاشان مشترک کنیم. ما مجبوریم که جمله‌مان را در استانبول شروع کنیم و در تهران به پایان ببریم. فراموش نکنیم که باید سری هم به بیروت، غزه و قاهره بزنیم. ما برادر هم بودیم، هستیم و خواهیم ماند. ما خاورمیانه‌ای هستیم. و آن‌جا که تحت اشغال نظامی است، بغداد عراق نیست، بغداد ماست. امروز کوچه‌هایی که با خون انسان گلگون می‌شود، در فلسطین نیست، همین‌جا در آنکارا است.

ما باید به سرعت مرزهامان را از میان برداریم. ما باید به سرعت خاورمیانه‌ای را سامان دهیم که آزادی، صلح و برادری بر آن حکمرانی کند. باید از همین امروز کشور مشترکی بناکنیم با فارس، ترک، کرد، مسلمان، یزدی، یهودی و مسیحیان. باید از همین لحظه شروع کنیم به سامان دادن به زبان مشترک آن جغرافیا، به نوشتن قصه‌های متنوع آن زبان مشترک. ما می‌توانیم آغاز کنیم.



تمام پیش‌داوری‌ها و دشمنی‌های ملی‌گرایانه به درک! ایران همسایه‌ی من نیست، ایران میهن من است. این‌جا هم میهن تمام ایرانی‌هاست. من دیگر هیچ ایرانی، عرب و یا کرد را به عنوان شهروند یک کشور دیگر نمی‌دانم. همه‌ی ما شهروند کشور واحدی هستیم و زبان مشترکی داریم. آری! پروژه‌ی "خاورمیانه‌ی بزرگ" مطرح است. ولی این پروژه از آن ماست نه آمریکا. آزادی از آن ماست. صلح مال ماست. همان‌طور که ما قصد نداریم

ادبیات را از کسی یاد بگیریم، به هیچ کس هم اجازه نخواهیم داد به ما پیاموزد که چگونه زندگی کنیم. به نظر من، آن بخش از پروژه که به عهده‌ی ماست این است: به پا کردن یک پارلمان بزرگ و آزاد برای ادبیات‌هامان. آفریدن آن عروق در درون ادبیات خاورمیانه که بتوان از آن طریق خون بدهد و خون بگیرد و همچنین پیاسازی سازمان‌های مربوط به این عروق.

زنده باد برادری خلق‌ها

زنده باد شتر زنگوله‌دار^۱

۱- منظور شتر قصه‌ی ۶۶ خواب و بیداری است.

ادبیات داستانی در ایران

علی اشرف درویشیان

دوره سوم - شماره
سه - چهار، بهار و تابستان
۱۳۹۰ - مجله پژوهش‌های ادبی



در سال‌های اخیر،
ادبیات داستانی
کوشیده است تا
خود را از سیطره و
یوغ ایده‌ها و
هدف‌های مشخص
تحمیلی رها سازد.

ادبیات داستانی در ایران به معنای امروزی اش، تاریخی صدساله دارد. در این صدسال، پرتلاش و جست‌وجوگر بوده است و همه‌ی طیف‌های گوناگون سبک و تفکر را از رالیسم و رالیسم اجتماعی تا مدرنیسم و پست‌مدرنیسم، تجربه کرده است. مردم ایران سالیان دراز با رژیم‌های دیکتاتوری، دست به گریبان بوده‌اند. سخن گفتن و ابراز عقیده و نوشتن و آگاهی دادن و به‌ویژه اطلاع‌رسانی که از وظایف عمده‌ی مطبوعات است، همیشه با سد و سانسور مواجه بوده و بنابراین ادبیات داستانی و شعر ناچار و به اجبار، نقش مطبوعات را نیز به عهده گرفته و در طول تاریخ هستی خویش با عوامل بازدارنده، رودررو ایستاده است تا خود را به مسائل مبرم زندگی مردم نزدیک کند و در این رویارویی و ستیز پدیدآورندگانش، زندان‌ها و شکنجه‌ها را تحمل کرده و قربانی‌ها داده است.

نویسندگانی که نگران وضعیت مردم و جامعه‌ی خود بودند و نمی‌توانستند ستمگری‌ها و حق‌کشی‌های اقتدارگرایان را تاب بیاورند، دست به بازسازی تفکر و اندیشه‌ی خود زدند و با مطالعه و تجربه‌های گوناگونی که در طی سالیان متمادی به دست آوردند به آفرینش آثار هنری پرداختند و برای دست‌یابی به رمز بیان واقعیت به تلاش‌های گسترده دست زدند و وقایع و مسائل اجتماعی-روانی را با ادبیات همسو و همراه کردند و کوشیدند تا تصاویر دردناک و تکان‌دهنده‌ای از موقعیت‌هایی که ملت‌های جهان سوم با آن روبه‌رو هستند، ارائه دهند. از این جهت با آگاهی به روند شکل‌گیری داستان‌ها و رمان‌های خود روبه‌رو شدند و تلاش کردند تا خواننده و مخاطب را در تجربه‌ها و احساسات خود شریک سازند. و آن بخش از خلاقیت‌های پنهان شده و توانایی‌های سرکوب شده را کشف و بازآفرینی کنند.

در مسیر این تاریخ صدساله، نویسندگان از رنج‌ها و فرازونشیب‌های هولناک گذر کردند و با بینش قلم‌های خود در دهان ازدهای سانسور فرورفتند تا با نابودی اش، "آب" و روشنایی را به مردم تشنه برسانند.